

حقوق بین الملل خصوصی در تابعیت

باب اول - در کلیات

تابعیت رابطه ایست که یک شخص حقیقی یا حقوقی
باشیمی را بیک دولت مربوط میکند بنابراین گفته میشود
که فلان شخص یا فلان شرکت یا فلان کشتی تبعه فلان
دولت است چون تابعیت اشخاص حقوقی و اشیاء امری
است اعتیادی و وسایل مربوطه به آنها بیشتر با وضعیت حقوقی
خارجیها و با اسلا با حقوق بین الملل عمومی ارتباط دارد.
لذا در این باب فقط از تابعیت اشخاص حقیقی بحث
خواهیم نمود.

در تشخیص منشاء و رابطه که تابعیت اشخاص حقوقی
را ایجاد مینماید عقیده مجسم الیه موجود نیست ولی امروز
تقریباً تمام علماء حقوق آنرا ناشی از قراردادی میدانند
که بین شخص تابع و دولت متبوع آن منعقد شده باشد.
در نتیجه این قرارداد بین طرفین عقد یعنی بین شخص
تابع و دولت متبوع او رابطه حقوقی موجود و بنابراین
هر یک از طرفین در مقابل طرف دیگر دارای حق و متعهد
متعهداتی خواهد بود.

چنانچه بر دولت است اتباع خود را بوسیله قوانین
و مأمورین جزو حمایت نموده و حقوق آنها را که قوانین
کشور برای آنها قائل شده است نه تنها در داخله بلکه
در خارجه نیز حفظ کند و در مقابل حق دارد که از اتباع
خود حفظ احترام قوانین خود را تقاضا نماید اگر چه اتباع
مذکور در خارجه از کشور خود زندگی کنند و از آنها
بمستأهلند که در مختار ج عمومی کشور شرکت نموده اند -

الاقتضاء به مقام دفاع از حدود و نفوس آن برآیند پس
دولت و اتباع او در مقابل هم حقوق و تکالیفی دارند و آنچه
برای دولت حق محسوب است برای اتباع آن تکلیف بشمار
میرود و بالعکس آنچه را برای دولت تکلیف است برای
افراد حق میباشد.

حال باید ببینیم چه اشخاصی تابع یک دولت
محسوب میشوند.

بعبارة الاخری قراردادی که روابط تابعیت و متبوعیت
را ایجاد مینماید بین چه اشخاص با یک دولت منعقد میشود
یا تابعیت آن اشخاص معین گردد. قبل از آنکه در مقررات
قانون ایران راجع بتابعیت تحقیق کنیم باید چند قاعده
اصلی را که در موضوع تابعیت باید رعایت شود تحت مطالعه
قرار دهیم.

قواعد مزبور عبارت است از سه قاعده ذیل:

- (۱) هر کس باید دارای تابعیتی باشد.
- (۲) هر کس باید تابعیت خود را بحدیصل ولادت دارا باشد.
- (۳) هر کس میتواند بارعایت شرایطی تابعیت خود را
ترک و تابعیت دولت دیگر را تحصیل کند.

قاعده اول - هر کس باید دارای تابعیتی باشد.
برای اثبات این قاعده گفته میشود که اگر یک هیئت جامعه
نخواهد بدون تشریح افراد آن هیئت تشکیل شده و منظمأ
اداره گردد اشخاص نمیتوانند به آمال و آرزوهای خود
برسند مگر در نتیجه مساعدت افراد دیگر از نوع خود پس
هر شخصی باید متصل بجامعه باشد تا در میان آن جامعه

بتواند از توانایی طبیعی و نه زایای مادی و معنوی خود افاده و استفاده کند علاوه ضعف لازمه طبیعت انسان است و بنا بر این بموجب قانون طبیعی افراد بشر متمایل هستند که خود را بیک قوه متشکل از قوای مشترک متصل نمایند تا آن قوه از آنها حمایت کند چنانچه هر طفلی خود را در تحت حمایت ابویین و اقربای بزرگتر خود میگذارد پس در حقیقت میتوان گفت که بین وطن و خانواده رابطه محکمی موجود است بنحوی که فکر وطن همان دنباله و امتداد فکر خانواده میباشد و در هر حال همانطور که برای طفل نوزاد متناسب بودن بیک خانواده لازم است همانطور نیز باید معلوم شود که آن طفل تابع کدام دولت خواهد بود. تشخیص این موضوع بعهده مقننین است که با در نظر گرفتن منافع متصوره آن طفل و با توجه به اراده ای که اگر آن طفل قادر به ابراز آن می بود اظهار میکرد برای او وطنی معین و تابعیتی مشخص کند.

نظر به مراتب فوق نباید کسی تصور گردد که بدون تابعیت باشد لیکن متأسفانه گاهی اتفاق می افتد کسانی بدون تابعیت بوده و تابع هیچ دولتی محسوب نمیشوند زیرا هنوز دولی هستند که اخراج از تابعیت را بعنوان مجازات یا عناوین دیگری قائل میشوند و در چنین موقع شخص اخراج شده از کشور تابعیت خود را از دست میدهد در حالتی که تابعیت دولت دیگری را هنوز تحصیل نموده است.

قاعده دوم - هر کس باید تابعیت خود را بمحض ولادت دارا باشد چون مطابق قاعده اول هر کس باید دارای تابعیت باشد پس لازم است که تابعیت هر شخص بمحض ولادت او معین گردد و این امر مانع از آن نخواهد بود که این شخص نتواند تابعیت خود را تغییر دهد حال باید دید که تابعیت کدام دولت بطفل نوزاد باید داده شود.

راست است که منشاء تابعیت اصلی طفل نوزاد اراده احتمالی آن طفل است و مقننین آن اراده را بحساب آن طفل بیان میکنند ولی با آنکه طفل مزبور قادر به ابراز

اراده خود نیست بجهه قرائن و اماراتی ممکن است معین نمود که اراده حقیقی همان است که مقننین برای او فرض کرده و تشخیص این موضوع خالی از اشکال نیست و برای حل آن تمام مقننین بیکی از دو امر ذیل بیا هر دو آنها متکی گشته اند

اهمیت این دو امر در تشخیص تابعیت اشخاص به قدری زیاد است که دو اصل یا دو قاعده ایجاد نموده اند که عبارت است از اصل حقوق خون یا اصل نژاد (Jus sanguinis) و اصل حقوق خاک یا محل تولد (Jus solie)

اصل حقوق خون یا اصل نژاد - طرفداران این اصل معتقدند که طفل باید دارای تابعیت ابویین خود باشد یعنی تابعیت کسانی که او را بوجود آورده اند و اگر غیر از این باشد تشکیل یکمرد و یا لااقل بقای آن خالی از اشکال نخواهد بود علاوه مهمترین نکته که در تعیین تابعیت یک نفر باید مؤثر واقع شود نژاد آن شخص است و نژاد هم بوسیله روابط خون برقرار میماند چنانچه اگر یک نفر ایرانی در خارجه زندگی کند اطفال او قلباً و نژاداً و تمایلاً ایرانی خواهند بود و یک امر اتفاقی که عبارت از تولد آنان از خارجه باشد نباید آنان را از تابعیت ابویین خود خارج سازد زیرا برای این اطفال ابویین آنها نزدیکترین اقربا بوده و حال آنکه محل تولد برای آنها اجنبی صرف است بعبارت الاخری خون این اطفال خون ایرانی است و فقط هوایی که استنشاق میکنند برای خارجه است و بنا بر این مسلم است که اطفال باید تابعیت ابویین خود را داشته باشند.

اصل حقوق خاک یا محل تولد - پیروان این اصل اظهار میدارند که تابعیت طفل نوزاد را باید محل تولد او معین نماید زیرا طفل به آداب کشوری پرورش خواهد یافت که در آنجا بوجود آمده و باخلاق ملتی متخلق میگردد که در میان آن نشو و نما کرده است و هر تربیتی بیک طفلی در یک کشور داده میشود نسبت به اخلاق آن طفل

اگر بیشتر از اتر نژاد او نباشد لا اقل کمتر از این نخواهد بود و هر گاه دو نژاد را در نظر بگیریم که یکی از آنها از ابویین ایرانی در خارج متولد شده ولی بهیچوجه به ایران نیامده باشد و دیگری در ایران متولد و در آنجا تربیت یافته باشد خبیه ایرانی در این شخص دوم بیشتر ملحوظ است عبارت الاخری شخص متولد و تربیت شده در ایران پیشتر هواخواه منافع ایران خواهد بود تا ایرانی متولد در خارجه .

هیچ يك از این دو اصل فوق الذکر نمیتواند مبنای واقعی برای تعیین تابعیت اشخاص گردد زیرا بین مسائل نظری و عملی فاصله زیاد است و ممکن است که يك مسئله نظری عملی نباشد و امروز مبنای واقعی برای تعیین تابعیت منافع سیاسی کشوری است که برای آن وضع قوانین میشود .

توضیح آنکه اساساً اصل حقوق چون با اصل نژاد مرجع باصل حقوق خاک یا اصل تولد است برای کشوری که اکثریت سکنه آن و یا اائل عده مهمی از اهالی آن اجنبی نژادند اتخاذ اصل حقوق خون ممکن است تولید خطرات سیاسی عمده نماید مثلاً: اگر فرض کنیم که بعضی از کشورهای امریکای شمالی و جنوبی مبنای قوانین تابعیت خود را منحصرأ اصل حقوق خون قرار داده و برای اولاد و احفاد اتباع خارجه مقیم در آنجا تبعیت نژادی آنها را حفظ میگردند تقریباً تمام سکنه آن کشورها مرکب از اجانب میگردید . و این نکته خالی از خطر سیاسی نیست . بنا بر این کشورهای مزبوره اصل حقوق خاک را اتخاذ کرده اند تا تکلیفی برای کشورهایی که اهالی آن از حیث نژاد متحد بوده و عده آنها نیز به نسبت وسعت کشور خیلی زیاد باشد مثل کشور آلمان اتخاذ اصل حقوق خاک خالی از فایده بوده بلکه ممکن است تولید مشکلات سیاسی نماید . بهین جهت این قبیل کشورها باید اصل حقوق خون را اتخاذ کنند و بالاخره

برای کشورهای که اهالی آنها وحدت نژادی داشته ولی عده سکنه آنها به نسبت وسعت خاکشان کم است مثل کشور ایران تلفیق این دو اصل باهم دارای منافع سیاسی خواهد بود . بهین جهت است که قانون تابعیت ایران در مقررات خود اصل حقوق و هم اصل حقوق خاک را قطعاً طرد نکرده است زیرا تمام دول قائل بر این هستند که طفل متولد در خاک یکدولت از ابویین غیر معلوم تبعه آن دولت خواهد بود و بجز این استثناء دول مخالفه را از

حیث قوانین تابعیت میتوان بچهار قسمت تقسیم نمود :

۱ - دسته اول : دولی که منحصرأ اصل حقوق خون

را اتخاذ کرده اند مثل آلمان و اطریش و مجارستان

۲ - دسته دوم : دولی که اصل حقوق خاک را قبول

کرده اند مثل دول امریکای مرکزی و جنوبی

۳ - دسته سوم : آلهائی که اصل حقوق خاک را قبول

ولی آنها را با اصل حقوق خون تبدیل کرده اند مثل دول

متحده امریکای شمالی و انگلستان

۴ - دسته چهارم : دولی که هر دو اصل را اتخاذ

کرده اند ولی باصل حقوق خون رجحانی داده اند مثل

دولت ایران - ایتالی - اسپانی - بلژیک - فرانسه - لهستان

و یونان .

نتیجه حتمی که از اختلاف قوانین تابعیت کشور

های مختلفه حاصل میشود آن است که بعضی اشخاص بالا حیار

دارای دو تابعیت خواهند بود چنانچه اگر یک نفر ایرانی

در یکی از کشورهای امریکای جنوبی مثلاً در برزیل

ساکن باشد اولاد های او که در آنجا متولد شده اند مطابق

قانون ایران ایرانی و مطابق قانون برزیل برزیلی خواهند

بود ، احتراز از وجود اشخاص که دارای دو تابعیت هستند

مادام که مبنای قوانین دول مختلف است غیر ممکن بوده و

این نکته لاینقطع در میان قوانین دول تولید استحکاک خواهد

نمود . متأسفانه عده عهدنامه های بین المللی که ناظر بر رفع

این قبیل اختلافات باشد خیلی کم و در هر حال دولت ایران

با هیچ دولتی چنین عهد نامه منعقد ننموده است .

قاعده سوم هر کسی میتواند با رعایت شرایطی تابعیت خود را ترك و تابعیت دولت دیگر را تحصیل کند. اگر چه هر شخصی باید از حین تولد خود دارای تابعیتی باشد ولی این تابعیت غیر قابل تغییر نبوده و بلکه آن شخص میتواند در صورتیکه منافع او اقتضا کند آن را با رعایت شرایطی تغییر داده تبعیت دولت دیگر را قبول نماید. و امروزه عقیده قدیمی که به موجب آن تابعیت ابدی و غیر قابل تبدیل است طرفداری ندارد و تقریباً تمام دول قائل به این هستند که اتباع آنها می توانند رابطه تابعیتی که آنان را بدولت متبوع خود متصل میکند قطع نمایند چه در عمل عده این اشخاص فوق العاده کم بوده و دولتها به حفظ و نگاهداری کسانی که از داخالتن تابعیت آن داسرد شده و میخواهند تابعیت دولت دیگری را قبول کنند اهمیت زیادی

نمیدهند و با وجود مراتب فوق باید اذعان نمود که ترك تابعیت یکدولت و قبول تابعیت دولت دیگر باید مقید بشرايطی باشد زیرا رابطه تابعیت در اثر قرار دادی تولید میشود که بین شخص تابع و دولت متبوع منعقد شده است. بنا بر این شخصی که میخواهد از تحت تابعیت دولت متبوع خود خارج و در تحت تابعیت دولت دیگری در آید باید قرارداد دادی را که با دولت متبوع خود دارد فسخ و قرارداد جدیدی با دولت دیگر منعقد کند پس رضایت دولت اول برای فسخ قرارداد اول و رضایت دولت دوم برای انعقاد قرار داد تابعیت جدید شرط خواهد بود و اگر در بعضی از قوانین رضایت دولت متبوع شرط ترك تابعیت قرار داده شده است این مسئله دلیل عدم لزوم آن محسوب نميگردد بلکه باید بعنوان رضای ضمنی تلقی شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

